

زهره یزدان پناه

نگاهی به زمان
«کلبه عموئم»

عشق، ایمان، مبارزه...

■ کلبه عموئم ■ نوشته هریت بیجراستو ■ ترجمه منیر جزئی (مهران)
■ انتشارات شرکت سهامی کتابهای جیبی یا همکاری مؤسسه امیرکبیر
■ چاپ پانزدهم، ۱۳۷۶ ش ■ شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه ■ ۷۰۴ ص

اوآنزلیت در کشتی با «عموئم» دوست می شود دخترک در آب می افتد. تم اوآنزلیت کوچک را از آب نجات می دهد. تم به تقاضای اوآنزلیت، توسط آقای سن کلار خریداری می شود. او در منزل آریاب جدید، آسایش بیشتری دارد. فقط در طویله کار می کند و بیشتر اوقاتش را اینجیل می خواند. اوآنزلیت، تحت تأثیر تربیت مذهبی میس افلیا و همشیش با تم، علاقه مند به مطالعه اینجیل می گردد. اوآنزلیت در اثر یک بیماری می میرد، اما قبل از مرگش تأثیر خوبی بر شخصیت ناپهناچار تپسی می گذارد. تپسی دختر کوچکی است که آقای سن کلار به عنوان برده او را خریداری و جهت تربیت به میس افلیا واگذار نموده است. آقای سن کلار و بیته اهالی منزل، از مرگ اوآنزلیت متقلب شده و تحت تأثیر ایمان این دختر کوچک قرار می گیرند. سن کلار تصمیم می گیرد تم را آزاد نماید. اما قبل از اینکه موفق به دادن سند آزادی تم گردد، طی حادثه ای کشته می شود. تم همراه اثاثیه منزل توسط جاری سن کلار - همسر آقای سن کلار - به فروش گذاشته می شود آریاب جدید تم، آقای لگری - مزرعه داری خوش و بی رحمت است تم در مزرعه آقای لگری دوران سختی را می گذراند. میس افلیا فروش تم را طی نامه ای به خانواده آقای شلمی اطلاع می دهد. زوز شلمی - پسر نوجوان آقای شلمی - که علاقه بسیاری به تم دارد، برای خرید او به مزرعه لگری می رود اما زوز شلمی زمانی به مزرعه می رسد که تم آخرین لحظات زندگی خود را برای شکنجه های بی رحمانه آقای لگری می گذراند و...

چکیده رمان
آقای شلمی، مزرعه داری در ایالت کنتاکی آمریکا در پی ورشکستگی مانی، تصمیم می گیرد، «تم» برده وفادار، مومن و قیمتی خود را به «هالی» - تاجر برده - بفروشد. اما هالی، علاوه بر تم، به هانری - پسر چهار ساله الیزا، خدمه مخصوص خانم شلمی - طمع می کند. آقای شلمی راضی به فروش هانری می شود. الیزا متوجه این توافق می گردد. فرزندان هانری را برمی دارد و شبانه - به قصد فرار - به منزل تم می رود. الیزا تم را از ماجرای توافق فروش وی توسط آقای شلمی و هالی آگاه می کند اما تم در پاسخ کسانی که به او پیشنهاد فرار می دهند، می گوید که حاضر نیست از پایش - آقای شلمی - را - که کودکی اش را در آغوش تم سپری کرده - به زحمت بپندارد و تسلیم این توافق می شود. الیزا و فرزندان، با کمک غیر مستقیم برده ها و خانم شلمی موفق به فرار می شود. هالی به همراه عده ای به تعقیب او می پردازد. الیزا به کمک همسر یک سناتور - که همسرش تصویب کننده قانون دستگیری برده های فراری در مجلس است - به ده کواکرها می رود. کواکرها به برده های فراری پناه می دهند. زوز هاریس - همسر الیزا - نیز موفق به فرار از دست آریاب خود می شود و خود را به الیزا می رساند. این زن و شوهر به همراه فرزندان، ضمن پشت سر گذاشتن حوادث و خطرات، موفق می شوند خود را به کانادا برسانند. هالی - ناموفق از دستگیری الیزا - تم را به غل و زنجیر می کند و او را با کشتی به جنوب می برد. آقای سن کلار به همراه دخترش - اوآنزلیت - و دختر عموی پنجاه ساله اش - میس افلیا - نیز با همان کشتی از شمال، به جنوب آمریکا می روند.

درباره نویسنده:

خانم «هریت بیچر استو» روزنامه‌نگار آمریکایی که در ۱۸۱۱ میلادی در قریه لیچفیلد از استان کنتاکی آمریکای شمالی، در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. پدر و همسرش کشیش بود. هر هفت برادر او نیز وارد خدمات مذهبی شدند. در ۱۸۵۱ میلادی، مطبوعات مبارزه برنشوری را علیه برده‌داری در آمریکا آغاز کرده بودند. در همین هنگام بود که هریت بیچر استو به پیشهاد یکی از دوستانش، نگارش کتابی درباره زندگی برده‌ها را آغاز می‌نماید. این کتاب «رمان کلیه عمو تم» بود که در ۱۵ مه ۱۸۵۲ میلادی انتشار یافت. این کتاب به همراه نویسنده آن شهرتی جهانی یافت. به طوری که رمان «عمو تم» موجب فراهم شدن زمینه‌های اعلام انقاع بردگی در ۱۸۶۴ میلادی و تصویب اعلامیه آزادی برده‌ها در سی ام ژانویه ۱۸۶۵ میلادی توسط مجلس نمایندگان در آمریکا گردید. این نویسنده نامدار در ۱۸۹۶ در شهر ماساچوست چشم از جهان فرو بست. رمان «کلیه عمو تم» علاوه بر جنبه‌های ساختاری، در بخش درونمایه نیز از ابعاد فلسفی، نگرشها و اندیشه‌های دینی، روان‌شناسی تربیتی و نیز ابعاد سیاسی، اجتماعی قابل نقد و بررسی می‌باشد.

جنبه ساختاری:

تصمیم آقای شلبی برای فروش «تم» و «هاتری» - فرزند الیزا - آغاز نقطه عدم تعادل و ورود به تنه اصلی داستان است.

همگام با فروش تم و فرار الیزا و فرزندش، کشمکش ایجاد شده، تعلیقات و کشش رمان، توسط گره‌های ایجاد شده پیگیری می‌شود. نویسنده با استفاده از زاویه دید دانای کل مداخله‌گر، این فرصت را به خود داده است تا مخاطب را همگام با حضور شخصیت‌های متعدد، حوادث متنوع و اطلاعات حجیم همراه سازد و همین تنوع و تعدد شخصیت‌ها، نویسنده را ناگزیر به شخصیت‌پردازی مستقیم نیز نموده است. با وجود این نوع شخصیت‌پردازی، همذات‌پنداری مخاطب با شخصیت‌های رمان و باورپذیری آنها چشمگیر است. البته انتخاب

این زاویه دید با توجه به گستره جغرافیایی تنوع حوادث و تعدد شخصیت‌های رمان، انتخاب معقولی به نظر می‌رسد.

دخالت و حضور راوی در داستان، به اندازه‌ای محسوس است که نویسنده در صفحات بسیاری، وقتی دچار احساسات و هیجانات عاطفی می‌گردد، از ابراز احساسات و حتی مخاطب قرار دادن مستقیم خوانندگان داستان نیز، نمی‌تواند اجتناب نماید. به طوری که حتی در مراحل گذار، هنگام تغییر صحنه‌ها و خط سیر داستان، این امر به مخاطب اطلاع‌رسانی می‌شود. به عنوان نمونه در صفحه ۳۹۷ آمده است:

«شاید خوانندگان میل داشته باشند که نگاهی به عقب بیندازیم، به سوی ده کنتاکی، به کلیه عمو تم باز گردیم و ببینیم آنها که مدتی است فراموششان کرده‌ایم در چه حالت و چه می‌کنند؟ عصر است...»

و یا در صفحه ۷۷، خوانندگان داستان، این گونه مورد مخاطب نویسنده قرار می‌گیرند:

«خواننده! شما هم روی تابوت نخستین فرزندان همین اشکها را می‌ریختید! خانم، شما هم از شنیدن ناله‌های فرزند محترمتان همین اشکها را می‌ریختید!...»

«ای مادرانی که این سطور را می‌خوانید! شاید بدانید که در آن زمان، آن مادر چه افکار و چه احساساتی داشت. نه، شاید هم نتوانید بدانید!...» ص ۶۶۹

با وجود واقعیت‌گرا بودن قصه داستان، نویسنده از زبان حیوانات و اشیاء نیز سخن می‌گوید. در صفحه ۷۴ در مورد برونوسگ بزرگ و پیرخانه چنین می‌گوید: «لیزا اسم او را صدا کرد و حیوان که صداها

● دخالت و حضور راوی در داستان، به اندازه‌ای محسوس است که نویسنده در صفحات بسیاری، وقتی دچار احساسات و هیجانات عاطفی می‌گردد، از ابراز احساسات و حتی مخاطب قرار دادن مستقیم خوانندگان داستان نیز، نمی‌تواند اجتناب نماید. به طوری که حتی در مراحل گذار، هنگام تغییر صحنه‌ها و خط سیر داستان، این امر به مخاطب اطلاع‌رسانی می‌شود.

بار با او بازی کرده بود، دمش را تکان داد و آماده شده دنبالش برود، اما در مغز کوچکش می‌پرسید: این گردش بی‌موقع در این ساعت شب چه معنایی دارد؟ و به هر حال موضوع به نظر او ناچور آمد. احساس می‌کرد که افکارش مغشوش شده‌اند و نمی‌دانست چه تصمیم بگیرد...»

نویسنده با استفاده از پیرنگ بسته، سرنوشت هر کدام از شخصیت‌های اصلی و مؤثر در حوادث داستان را متناسب با ماهیت عملکردشان، به نقطه دلخواه ختم نموده است. به عنوان نمونه مرگ زیبایی «تم» و «وانژلیت»، عاقبت به خیر شدن «ژرژ هاریس» و «الیزا»، «کاسی»، «تپسی»، تجلی ایمان در قلب افرادی چون «سن کلار» و «تپسی» و تحول روحی آنها و یا فرجام شوم افرادی چون «لگری» و... بیانگر واقعیت مذکور می‌باشد.

در کنار ضعف شخصیت‌پردازی، وجود عنصر تصادف و عدم وحدت هنری از جمله عوامل سستی پیرنگ این رمان به شمار می‌رود. ملاقات «ژرژ شلبی» با «مادام دوتو»، خواهر «ژرژ هاریس» - در کشتی (صفحه ۶۶۶) و نیز زمانی که «کاسی» ردپای فرزندش را از طریق مادام دوتو می‌یابد، (صفحه ۶۷۹) از جمله مصادیق این تصادف می‌باشد. لیکن، ارائه حوادث مربوط به رفتار با برده‌ها، چنان افشاگرانه و تأثیرگذار است که به نوعی موجب شده است که ضعف‌های ساختاری این رمان در مقایسه با معیارهای مقبول در ساختار داستان نویسی کلاسیک عصر حاضر، غیر محسوس و حتی قابل اغماض باشد.

استفاده از نثر زیبا، روان و صمیمی، فضا سازی مطلوب و نیز توضیفات و تعابیر زیبا، به جذابیت رمان «کلیه عمو تم» افزوده است.

درونمایه:

رمان «کلیه عمو تم» علاوه بر جنبه‌های ساختاری، در بُعد درونمایه نیز از ابعاد جهان‌بینی فلسفی، نگرشها و اندیشه‌های دینی، روان‌شناسی تربیتی و ابعاد سیاسی، اجتماعی قابل توجه است. زبان اخلاقی این رمان به اندازه‌ای پاک است که حتی در پرداختن به ابتذال شخصیت‌ها در جایی که توصیف و گفت‌وگو نیاز بوده است، نویسنده رمان با ترفندی قابل تقدیر به آن تن نداده و آن را به مخاطب و می‌گذارد. به عنوان نمونه در صفحه ۱۱۴ در مورد هالی و رفتارش و نیز در صفحه ۵۰۳ در مورد شلاق زنی زنان توسط مردان یلید در دارالتأدیب جنوب و... چنین عمل شده است.

بادهایی احساس می‌کنیم که دنیایی نیستند. به یقین بزودی درهای ابدیت گشوده خواهند شد.» ص ۶۴۲

و یا در مورد لحظات پایانی زندگی دنیوی تم چنین می‌نویسد: «آه! آقای ژرژ خیلی دیر آمده‌اید! او هم می‌خواهد مرا نزد خودش ببرد و من میل دارم به آنجا بروم. آسمان از کنتاکی بهتر است! تم نمیرید، مرگ شما مرا هم می‌کشد! فکر این رنجهای شما قلب مرا خرد می‌کند! و اینکه می‌بینم شما در این دخمه موخس خوابیده‌اید! بیچاره! بیچاره تم عزیز!

تم با ابهت خاصی گفت: «او نه! بیچاره نه! بیچاره بودم، اما آن زمان گذشت. اکنون من در آستانه پیروزی هستم...» ص ۶۵۶ به او [کلوته] بگویید مرا دیدید که به سوی پیروزی می‌رفتم و دیگر نمی‌توانستم برای خاطر کسی در اینجا بمانم. به او بگویید که همه جا و همیشه خدا با من بود و همه چیز را برایش سهل و سبک کرد.» ص ۶۵۶

تصویری را که نویسنده از حیات دنیوی ارائه می‌دهد چنین است:

«ژرژ با احترام و بی‌حرکت همان‌جا نشست. برای او این مکان مقدس بود. چشمهای تم را برای همیشه بست و هنگامی که از جا برخاسته این جمله دوست باوفایش را در ذهن داشت، دوست داشتن! دنیا فقط همین یک لذت را دارد!» ص ۶۵۷

زیبایی حضور خداوند و تأثیر ایمان در زندگی انسان را در این سخنان تم به خوبی می‌توان دید:

«... همه چیز من از دستم رفته است. زخم، فرزندانه، خانه‌ام! ارباب نیکوکاری که اگر هشت روز بیشتر زنده می‌ماند، آزادم می‌کرد! هر آنچه در دنیا داشتم از دستم رفت و دیگر امیدی ندارم. نباید حالا خداوند را هم از دست بدهم. نه، با این همه من نمی‌خواهم پلید و مردم آزار شوم!» ص ۵۶۶

«... اگر من مانند سامبو بیرحم شوم، چه اهمیت دارد که به چه دلیل است؟ من فقط از آن چنان شدن می‌ترسم!» ص ۵۶۷ «تم گفت: من در اختیار خدا هستم. به همان‌جا خواهم رفت که اراده اوست.» ص ۱۶۰

«تم می‌گوید: به بخشندگی و مهربانی خدا فکر می‌کنم.» ص ۱۶۰

تم اجتناب از گناه را غیرممکن نمی‌داند و خود نیز در زیر شکنجه‌هایی که بخاطر نپذیرفتن شلاق زنی امیلیا - برده جوان دختر - متحمل شده است، می‌گوید: خداوند! مرا حفظ کن و نگذار تسلیم شوم!» ص ۵۶۸

جلوه زیبایی عشق به خداوند و بندگی در مقابل او را در سخنان و رفتار «اوانزلیت» - دختر کوچولوی آقای سن کلار - می‌توان مشاهده کرد.

«می‌دانی پاپا دختر عمو می‌گوید که ما بخاطر خدا به کلیسا می‌رویم، می‌دانی، خداست که همه چیز به ما می‌دهد. پس حالا که خدا دلش می‌خواهد باید هر طور شده به کلیسا برویم، راستی روی هم رفته، خیلی هم حوصله من سرنمی‌رود.» ص ۲۹۱ اعتقاد به جهان پس از مرگ و داوری اعمال در آن جهان در لابه‌لای مطالب این کتاب به خوبی گنجانده شده است. نویسنده با دست گذاشتن به حقایقی مانند خداجویی، حقیقت‌جویی، ایمان، عدالت، عشق به خوبیها و زیباییها، فطرت خوانندگان را مخاطب قرار داده است.

در این رمان، واژه‌هایی مانند خدا، ایمان، عشق، آزادی، عدالت، عبودیت و... قبل از آنکه تعریف شوند با تأثیرگذاری بسیار زیبایی، حس می‌شوند. به عنوان نمونه حس زیبایی آزادی را در این سخنان هم می‌توان یافت:



همان‌طور که اشاره گردید، مباحث فلسفی درخصوص جهان‌بینی انسان و طرح اندیشه‌های دینی در این رمان جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است.

نگاه نویسنده به انسان، خدا، زندگی، مرگ، معاد، جبر و اختیار و... نگاهی قابل توجه می‌باشد.

چگونگی مرگ از دیدگاه اوانزلیت و شعله‌وری بارقه‌های ایمان در قلب تحول یافته این دختر کوچک، در لحظات پایانی زندگانی خویش، به طرز زیبایی در صفحه ۴۶۵ آمده است: «کار زندگی زمینی و دردهای آن پایان یافته بود. در این سیما درخششی چنان پیروزمند چنان اسرارآمیز و باشکوه دیده می‌شد که زاریهای یاس و تومیدی را آرام می‌کرد. همه با یک نوع حالت در خود فرورفتگی آرام دور تخت جمع شدند. سن کلار با صدای ملایمی گفت: «وا!» اما «وا» نشنید.

- ای او! به ما بگو چه می‌بینی! او بگو چه می‌بینی! تبسمی بشاش بر لبانش نقش بست و زمزمه کرد: «وا! عشق... شادی... آرامش! آن گاه آهی کشید و از مرگ به سوی زندگی واقعی شتافت.»

«اکنون ستاره صبح بر فراز کوه طلوع کرده است! نسیمها و

[تَم:] آقا! من لباسهای مندرس و خانه محقر و خیلی محقر را که متعلق به خودم باشد به یک زندگی عالی که مال شخص دیگری باشد ترجیح می‌دهم. بله آقا. آیا این طبیعی نیست؟» ص ۴۸۱

ژرژ هاریس می‌گوید: «بله الیزا مادام که هر کدام از ما دیگری را دارد و هر دو این بچه را داریم، خوشبخت خواهیم بود. او! الیزا کاش این اربابها می‌دانستند که برای مردی احساس اینکه زن و فرزندش متعلق به خودش هستند چه سعادت بزرگی است.» ص ۳۰۰

نویسنده شخصیت‌های مثبت و منفی را در چینی هنرمندانه در اثر به کار گرفته و فطرت مخاطب را به قضاوت دعوت کرده است. او به کرامت انسان می‌اندیشد نه به برتری نژاد سفید یا سیاه. به عنوان نمونه به شخصیت تم و ساموئل که هر دو برده سیاه پوست در خانه آقای شلیبی هستند، توجه کنید. تم شخصیتی مثبت است که در مقابل ساموئل فرصت طلب قرار می‌گیرد که به قول خودش (صفحه ۱۱۳۳) حتی کمک کردنش به فرار الیزا و فرزندش بخاطر منفعت شخصی است و یا مقایسه شخصیت خانم شلیبی با خانم ماری سن کلار که هر دو سفید پوست هستند. خانم شلیبی ضمن خوشرفتاری با برده‌ها، مخالف برده‌داری است، اما ماری سن کلار، ضمن تنفر از برده‌ها، موافق سیستم برده‌داری می‌باشد و...

نویسنده ضمن اشاره به برابری فطری انسانها در برابر خداوند و مغایرت تبعیض نژادی با احکام الهی، به مسئله جبر و اختیار می‌پردازد. وی با ترغیب خاصی، عقاید مختلف را از زبان شخصیت‌های مختلف بیان می‌کند و به این وسیله به مخاطب فرصتی می‌دهد که عقاید صحیح را - که همان اعتقادات نویسنده نیز می‌باشد - در مواجهه شخصیتها با یکدیگر و گفت‌وگوها به خوبی دریافت کند.

نویسنده در این رمان، ضمن نکوهش تحریفات و القائات اندیشه‌های غرب در مسیحیت با اشاره به عوامل دین‌گریزی، به طرح زیبایی اندیشه دینی و تفکیک آن از مسیحیت تحریف شده می‌پردازد.

او در گفت‌وگوهای شخصیتها ضمن موضع‌گیری ضداستعماری و ضداستثمار، به مقایسه کلیسای سرد، خاموش و ایستا با پویایی دین و روح مبارزه در آن می‌پردازد. مقایسه عقاید دینی مارسن کلار در صفحه ۲۹۳ و میس افلیا در فصل ۱۹ با عقاید آقای سن کلار و جون و... بیانگر این واقعیت در خصوص نگرش نویسنده است. بیچراستو با طرح روح مبارزه، استقامت و پایداری شورش علیه استثمار و استثمار را رمانش به نمایش می‌گذارد. به عنوان نمونه، ژرژ هاریس به آقای ویلسن می‌گوید:

«خون من در طی سالها در عروق من منجمد شده، اما اکنون همین خون به جوش آمده است... اگر شنیدید که مرا دستگیر کرده‌اند بدانید که من زنده نیستم...» ص ۱۹۲

و نیز آقای سن کلار پس از تحول درونی و ایمان به خداوند، به استثمار انسانها در کشورش این‌گونه اشاره می‌کند:

«امیدوارم تا آنجا که بتوانم به دنبال وظیفه‌های بروم که در مقابل این تیره‌روزها به عهده دارم. از برده‌های بیچاره خودم شروع خواهم کرد. زیرا تاکنون برای آنها کاری نکرده‌ام و شاید هم روزی برای دفاع از حقوق همه افراد این طبقه قد علم کنم تا برای نجات کشورم از تنگی که در انظار ملل متمدن بر دامانش نشسته است، کاری انجام دهم.

و نیز در این رابطه، نامه‌ای که ژرژ هاریس پس از گذراندن تحصیلات عالی در کانادا به دوستش می‌نویسد، قابل توجه است. در قسمتی از این نامه - در صفحه ۶۷۷ و ۶۷۸ - چنین آمده است: «... به طور قطع تصمیم گرفته‌ام به آفریقا بروم و در آنجا با تمام قدرتم دست به کار زوم و همزادان خفته‌ام را بیدار سازم و دسته‌جمعی برای نجات سیاهان مظلوم آمریکا اقدام کنم.» نویسنده ایمان را، عنصری مهم در تحول درونی انسانها - از جمله اوائلیت تپسی، آقای سن کلار، میس افلیا و... می‌داند. در صفحه ۴۴۵ در مورد تأثیر ایمان اوائلیت

در مورد تحول درونی تپسی - برده کوچکی که رفتار ناپهتجار داشته است - می‌گوید: «از چشمهای نافذ دخترک سیاه اشکها سرازیر شدند و یک به یک، به آهستگی روی گونه‌هایش لغزیدند و پشت دستهای سفید میس او افتادند. بله در این لحظه برق یک اعتماد واقعی، پرتوهای یک نور آسمانی در تاریکی‌های این روح بی‌ایمان پدیدار شد. تپسی سرش را میان زانوهایش گذاشت و آهسته گریه و زاری کرد. در این هنگام آن کودک زیبایی دیگر که روی او خم شده بود، مانند فرشته رحمتی بود که یک گناهکار سرنگون شده را در راه نجات یاری می‌کرد.»

و با آقای سن کلار پس از آنکه قسمتی از انتحیل را به همراه تم می‌خواند، متأثر می‌شود و به تم می‌گوید: «تم، این کسانی که این همه مورد عتاب و سختگیری قرار گرفته‌اند، درست اعمالشان مانند من بوده است. آنها در آسایش و نعمت زندگی کرده‌اند بدون اینکه فکر کنند چه بسا برادران آنها که در گرسنگی و تشنگی و بیماری و زندان زیست کنند!» ص ۴۸۹

و سن کلار پس از این تحول درونی، به طور جدی درباره مرگ می‌اندیشد. در این باره در صفحه ۴۸۷ آمده است: «تو با خودش می‌گفت: راستی عجیب است که چنین کلمه‌ای (یعنی مرگ) و چنین چیزی وجود دارد و ما همیشه آن را فراموش می‌کنیم! امروز زنده و با نشاطیم، جوان و زیبا هستیم، دلمان از امیدها و آرزوها سرشار است، اما فردا رخت می‌بندیم و می‌رویم، آنچنان رفتنی که هیچ‌کس نیست و بازگشت ندارد!»

در نهایت باید گفت: نویسنده با عدالت‌خواهی قابل تحسین و نگاه مثبت، صمیمی، زیبایی نگرش دینی را در رمان «کلبه عمو تم» ترسیم نموده و به مبارزه علیه ظلم و ترسیم ارزشها در جهت تحقق آنها شتافته است.

و اگر نویسنده توانسته است موج عظیمی را علیه برده‌داری با فروش نسخه‌های بی‌شماری از این رمان ایجاد کند، به دلیل صداقت و عمق باور مذهبی او بر علیه استثمار و استثمار و آپارتاید بوده است.

● استفاده از نثر زیبا، روان و صمیمی، فضا سازی مطلوب و نیز توصیفات و تعابیر زیبا، به جذابیت رمان «کلبه عمو تم» افزوده است.

● نویسنده با دست گذاشتن به حقایق ماند خداجویی، حقیقت جویی، ایمان، عدالت، عشق به خوبیها و زیباییها، فطرت خوانندگان را مخاطب قرار داده است.

● نویسنده در این رمان، ضمن نکوهش تحریفات و القائات اندیشه‌های غرب در مسیحیت با اشاره به عوامل دین‌گریزی، به طرح زیبایی اندیشه دینی و تفکیک آن از مسیحیت تحریف شده می‌پردازد.